

بررسی چالش‌های فرا منطقه‌ای ثبات سیاسی در افغانستان پس از ۲۰۰۱م

امان‌الله ناطقی*

چکیده

ثبات سیاسی افغانستان پس‌اطالبان و چالش‌های آن به‌عنوان یکی از مسائل مهم کشور در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای قابل‌بحث و بررسی است. در مقاله حاضر به چالش‌های فرا منطقه‌ای ثبات سیاسی پرداخته شده است. مطالعات نشان می‌دهد که ثبات سیاسی این کشور با چالش‌های متعدد فرا منطقه‌ای مواجه بوده است و این نوع چالش‌ها در نهایت موجب وقوع تحولات و بی‌ثباتی سیاسی گردید. راهبرد ناقص نظامی امریکا و ناتو، گسترش فعالیت تروریسم بین‌المللی القاعده و داعش، یک‌جانبه‌گرایی آمریکای نگرانی و رقابت متقابل دولت‌ها، تهاجم فرهنگی و دشمنی غرب با اسلام‌گرایان و وابستگی افغانستان به قدرت‌های خارجی؛ ثبات سیاسی افغانستان در دو دهه اخیر را با خطر مواجه کرد. مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و در چارچوب نظریه نواقع‌گرایی ماهیت چالش‌های فرا منطقه‌ای نظام سیاسی افغانستان را مورد بحث قرار داده و به سابقه این نوع چالش‌ها در افغانستان معاصر نیز اشاره نموده است.

واژگان کلیدی: افغانستان، ثبات سیاسی، چالش فرا منطقه‌ای، آمریکا، تروریسم

* دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی. (ایمیل: Amnq5020@gmail.com)

ثبات سیاسی و چالش‌های آن به‌عنوان یکی از مسائل مهم سیاسی کشورهای جهان سوم در علوم سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد و یکی از پیش‌شرط‌های مهم توسعه به شمار می‌رود. افغانستان نیز یکی از کشورهای است که در معرض تحولات سیاسی زیادی قرار گرفته است. جنگ و بی‌ثباتی سیاسی از ویژگی‌های این کشور در چند دهه اخیر است. نظام سیاسی پس از ۲۰۰۱م که با حمایت جامعه جهانی شکل گرفت از ثبات ساسی برخوردار نبود؛ منازعات سیاسی، افزایش فعالیت مخالفان و تروریسم، ناامنی گسترده، رقابت‌ها، دخالت‌ها و اهداف متفاوت دولت‌ها از نشانه‌های عدم تحقق ثبات سیاسی در این کشور است. بدین رو، یکی از مسائل مهم افغانستان مسئله چگونگی تحقق ثبات سیاسی است. نگرانی مردم و گفت‌وگوهای سیاسی در این دوره علاوه بر ایجاد نهادهای قانونمند چگونگی تأمین ثبات سیاسی و امنیت بود. مجموعه چالش‌های ملی و فراملی باعث شد که نظام سیاسی نتواند به ثبات و امنیت دست یابد و دموکراسی در این کشور نهادینه شود بلکه افزایش دامنه جنگ و ناامنی و دیگر شاخص‌ها روند بی‌ثباتی و دگرگونی سیاسی را سرعت بخشید. این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای نظریه نئورئالیسم تنها چالش‌های فرا منطقه‌ای ثبات سیاسی افغانستان را مورد بحث قرار می‌دهد و شناخت آن‌ها را برای ساخت نظام سیاسی باثبات در کشور ضروری می‌داند. بنابراین پرسش اصلی آن است که چالش‌های فرا منطقه‌ای ثبات سیاسی افغانستان در دو دهه اخیر چیست؟ و تأثیرات این چالش‌ها بر ثبات سیاسی افغانستان چگونه است؟ پاسخ اجمالی آن است که ثبات سیاسی افغانستان در دو دهه اخیر با چالش‌های متعدد فرا منطقه‌ای مواجه بوده است و این نوع چالش‌ها بر ثبات سیاسی افغانستان تأثیرات منفی داشته است. در مورد مسئله حاضر می‌توان به پژوهش‌های که در زمینه تحولات سیاسی و امنیتی افغانستان صورت گرفته و همچنین به مباحث سیاست خارجی قدرت‌های فرا منطقه‌ای، صلح و تروریسم به‌عنوان پیشینه بحث حاضر اشاره کرد. مقاله بر این دیدگاه تأکید می‌کند که مؤلفه‌های فرا منطقه‌ای در مسئله ثبات سیاسی تأثیرات مهمی داشته است.

۱ - مفهوم شناسی

پیش از بحث اصلی، لازم است دو مفهوم اصلی پژوهش حاضر را از نظر معنای لغوی و

اصطلاحی توضیح داده و مقصود خود را از آن روشن سازیم.

۱-۱. مفهوم چالش

الف) مفهوم لغوی: واژه چالش در فرهنگ‌های لغت واژه چالش به جنگ و جدال کردن، حمله، یورش، دعوت به مبارزه، هماورد خواهی و چالشگری ترجمه شده است. (دهخدا، ذیل واژه چالش و ذو علم، ۱۳۸۴، ش ۳۶ ص ۳۴).

ب) مفهوم اصطلاحی: به اعتقاد برخی از محققان واژه چالش کاربردهای اصطلاحی زیر را دارد: بحران و نابسامانی، تعارض و نزاع، مانع و مشکل، تهدید و کاستی. چالش وضعیتی است که مقابله با آن تلاش سختی را می‌طلبد و در حالت مصدري به معنای ایجاد تردید در توان، ارزش و حقیقت چیزی است (همان ص ۳۴) بر این اساس، چالش عبارت است از وضعیت و شرایط دشواری که نظام سیاسی را از نظر ثبات و کارایی تهدید می‌کند و در توانایی و مشروعیت آن تردید ایجاد می‌کند.

۱-۲. ثبات سیاسی

پیش از بیان مفهوم ثبات سیاسی به معنای دو واژه ثبات و سیاست اشاره می‌شود.

الف) مفهوم لغوی: واژه ثبات به معنای استواری، بقا و دوام، پایداری، عدم زوال و استقامت و حالت مصدري آنها است. (معین، ۱۳۸۶، ص ۵۱۰ و عمید، ۱۳۸۹، ص ۳۸۵) واژه سیاست به معنای تولى امور، امرونی و قیام به چیزی بر مبنای مصلحت آمده است. (طریحی، ۱۳۶۷، ج ۲: ص ۴۵۳).

ب) مفهوم اصطلاحی سیاست: متفکران غربی در تعریف سیاست بر قدرت و دولت تأکید می‌کنند. لذا سیاست مبارزه برای کسب، حفظ، افزایش و اعمال قدرت است و نیز سیاست به دانش و هنر سیاسی هم اطلاق می‌شود. (عالم، ۱۳۸۶، ص ۲۴-۳۰). امام خمینی در تعریف سیاست بر دو عنصر هدایت و مصلحت تأکید دارد «سیاست به معنای این‌که جامعه را راه برد و هدایت کند به آنجای که صلاح جامعه و صلاح افراد هست» (امام خمینی ۱۳۶۸، ص ۲۱۷) بنابراین سیاست رهبری و مدیریت جامعه در جهت صلاح آن است. در مورد مفهوم ثبات سیاسی تعاریف مختلفی ارائه شده است. برخی مفاهیم و گزاره‌ها درباره ثبات سیاسی عبارت‌اند از منظم بودن جریان تعاملات سیاسی، قاعده‌مندی و نهاد مندی سیاسی، پیش‌بینی پذیر بودن رفتار سیاسی

آینده و قانونمندی حکومت در یک کشور است. (موثقی، ۱۳۹۰ ش ۳ ص ۳۲۳). برخی دیگر، ثبات سیاسی را در ارتباط با هماهنگی نخبگان سستی و مدرن یک کشور مطرح می‌سازد. بنابراین، ثبات سیاسی وضعیتی است که در آن میان رهبران سیاسی هماهنگی وجود داشته باشد (سروی، ۱۳۸۲ ص ۸۳-۸۴) لوسین پای در تبیین ثبات سیاسی به عامل مشروعیت سیاسی توجه نموده بدین رو، کشوری که از مشروعیت سیاسی برخوردار است نظام آن پایدار و باثبات است. (پای، ۱۳۸۰ ص ۲۱۲-۲۲۵). ثبات سیاسی به تداوم نظام سیاسی خاص بیش از بیست و پنج سال نیز تعریف شده است. (ساندرز، ۱۳۸۰ ص ۲۸) تعریف دوید ساندرز از مفهوم ثبات سیاسی مبتنی بر ارائه معیار می‌باشد که وقوع آن، تغییراتی در الگوی معمول نظام سیاسی، حکومت و جامعه به وجود آورد یا در برابر آن چالش محسوب می‌شود. لذا ثبات سیاسی به معنای فقدان نسبی عواملی است که به منجر به تغییرات مهم یا چالش در نظام سیاسی می‌شود. (ساندرز، همان، ص ۶۶-۸۶) بنابراین، ثبات سیاسی یک امر نسبی است و با توجه به ارکان نظام و شاخص تغییر یا چالش، انواع از بی‌ثباتی سیاسی در نظر گرفته می‌شود. لذا ثبات سیاسی وضعیتی است که نظام سیاسی با تغییرات مهم یا چالش مواجه نمی‌باشد و بی‌ثباتی آن است که تمام یا برخی شاخص‌های که منجر به تغییر یا چالش در نظام سیاسی می‌شود وجود دارد. لذا جریان تعاملات سیاسی در حال تغییر اساسی است و چالش‌های مانند ترور، شورش، جنگ و مداخلات خارجی وجود دارد. در این نگارش مراد از ثبات سیاسی همین معنا است؛ چراکه به معیار عدم چالش و تغییر در نظام سیاسی توجه شده است.

۲- مبنای نظری

در بحث ثبات و بی‌ثباتی سیاسی نظریه که بتواند همه جوانب مسئله را پوشش دهد، وجود ندارد. نظریات مطرح شده تنها برخی از زوایای این بحث را شامل می‌شود و در تبیین چالش داخلی ثبات سیاسی کاربرد دارد. درباره نظام بین‌الملل نظریات مختلفی مطرح شده است. یکی از آن‌ها نظریه واقع‌گرائی است که بر بازیگری و منافع دولت‌ها در محیط بین‌الملل و موازنه قدرت تأکید می‌کرد. (مشیرزاده، ۱۳۹۲ ص ۸۲). اما نظریه نواقع‌گرایی کنت والتز «توضیح ساختاری یا سیستمیک از سیاست بین‌الملل است». (همان، ص ۱۰۸) نواقع‌گرایی سیاست و روابط میان دولت‌ها را بر اساس ساختار سیستم بین‌الملل تحلیل می‌کند و ساختار هم بر مبنای

توزیع قدرت میان دولت‌ها و چگونگی چینش آن‌ها در این نظام تعریف می‌شود. هرچند که واحدهای این نظام متمایز و مستقل‌اند ولی ساختار؛ سیاست و رفتار خارجی آن‌ها را محدود کرده و الگوی مشابهی را پیش روی آن‌ها قرار می‌دهد. (فیروزآبادی، ۱۳۹۴ ص ۱۹۰) فقدان قدرت مرکزی در نظام بین‌الملل احساس بی‌اعتمادی و ترس کشورها را تقویت می‌کند و دولت‌ها نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد هستند. هدف کشورها تأمین امنیت بقا و منافع آن‌ها است. کشورها برای حفظ امنیت‌شان نیاز به قدرت دارند بدین جهت کسب قدرت هم اهمیت می‌یابد. دولت بازیگر اصلی است. قدرت‌طلبی دولت‌ها ناشی از شرایط آنارشیک بین‌المللی است و قدرت‌بزاری برای حفظ امنیت و بقای کشورها در ساختار مذکور می‌باشد. میزان قدرت کشورها تعیین‌کننده جایگاه هر کشور در نظام بین‌الملل می‌باشد. (قوام، ۱۳۸۷ ص ۳۶۱-۳۶۵) در هر دو نظریه بر موازنه قدرت تأکید می‌شود و رفتار بین‌المللی دولت‌ها بر اساس محاسبه منافع شکل می‌گیرد. (فیروزآبادی، همان ص ۱۹۱-۱۹۳)

بر این اساس، ساختار نظام بین‌الملل دولت‌ها را به مقوله افزایش قدرت، رقابت و مداخله وادار می‌کند و حتی در شرایطی برای حفظ منافع خود به کشورهای دیگر حمله می‌کند و گاهی کشورها برای افزایش قدرت و امنیت خود اتحادیه‌های ناپایدار نظامی، اقتصادی و سیاسی تشکیل می‌دهند در این نوشتار نظریه نوواقع‌گرایی چارچوب تحلیل ثبات سیاسی افغانستان با توجه به چالش‌های فرامنطقه‌ای آن است. دولت‌های فرامنطقه برای قدرت و حفظ منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی‌شان در منطقه و افغانستان حضور یافتند. رقابت و مداخله آن‌ها در افغانستان و مبارزه با تروریسم به منظور حفظ قدرت و منافع جهانی آنان است.

۳. سابقه دخالت‌ها و چالش‌های فرامنطقه‌ای در افغانستان

۱ - ۳. رقابت بریتانیا و روسیه در دوره بازی بزرگ (اواخر قرن ۱۸ تا اوایل قرن ۲۰)

افغانستان معاصر بیش از دو‌یست سال شاهد حاکمیت نظام سیاسی استبدادی بوده است. باین‌حال، برخی حکومت‌ها از ثبات سیاسی برخوردار نبودند و رقابت و منازعات درون قومی پشتون‌ها از یکسو و مداخله انگلیس و شوروی از سوی دیگر باعث بی‌ثباتی سیاسی می‌شد. قدرت‌های استعماری بریتانیا، شوروی و فرانسه به دنبال گسترش سلطه استعماری در کشورها

بودند و در مناطق مختلف دخالت می‌کردند این دوره به بازی بزرگ معروف شده است. بخش از سیاست‌های بریتانیا در آسیا با مرکزیت هند قرار داشت و انگلیسی‌ها سلطه خود را در شبه‌قاره هند گسترش داد. (عبادی، ۱۳۷۳ ص ۹۳ - ۱۲۰). افغانستان در این دوره (قرن ۱۸ تا ۲۰)، به‌عنوان یک کشور حائل میان منافع قدرت‌های استعماری بریتانیا و روسیه تزاری قرار گرفته بود. بریتانیا از پیشرفت روس‌ها به‌سوی جنوب آسیا نگران بود بدین رو، تلاش می‌کرد در افغانستان از جایگاه سیاسی برخوردار باشد. بر اثر مداخلات بریتانیا استقلال سیاسی افغانستان از بین رفت و تحولات و بی‌ثباتی سیاسی زیادی به وقوع پیوست. حکومت‌ها به دلیل وابستگی سیاسی معاهداتی را با دولت هند-انگلیس امضا کردند و برخی از ولایات شرقی این کشور به تصرف هند-انگلیس درآمد. (توحیدی، ۱۳۹۴ ص ۲۴۳-۲۴۴) انگلیسی‌ها در سال ۱۸۷۸م نیز به افغانستان حمله کرده و کابل را محاصره نمود در نتیجه استقلال سیاسی کشور از بین رفته و بخش دیگری از مناطق شرقی و جنوبی به هند-انگلیس الحاق گردید. (فرهنگ ۱۳۷۱ ص ۳۹۶-۴۰۸). بنابراین، رقابت و مداخلات قدرت‌های فرا منطقه‌ای ثبات سیاسی و استقلال این کشور را با چالش بزرگی مواجه کرده بود. افغانستان به دلیل قرار گرفتن در موقعیت ارتباطی میان مناطق مختلف آسیا مورد توجه قدرت‌های فرا منطقه‌ای قرار داشت بدین رو سیاست خارجی بریتانیا با نگرانی از روسیه بر مداخله در افغانستان قرار گرفت (پیروز ۱۳۸۶ ص ۲۱۲). برخی معتقد است که بریتانیا در پوشش دفاع از هند در پی سلطه استعماری بود و این نوع سیاست با منافع روسیه در آسیای میانه در تضاد بود. روسیه نیز سیاست توسعه‌طلبی را در پیش گرفته بود. دستیابی به سرزمین و اقیانوس هند از طریق تسلط بر آسیای میانه، ایران و افغانستان فراهم می‌شد. (حمیدی، ۱۳۹۶ ص ۷۲-۱۱۲-۱۱۳) به نظر می‌رسد که هر دو عامل (نگرانی از تهدید و سیاست استعماری)، در مداخلات بریتانیا و روسیه نقش داشته است. رقابت روسیه و بریتانیا تا اوایل قرن بیستم ادامه پیدا کرد و سرانجام در ۱۹۰۷م دو امپراتوری توافق کردند که افغانستان از اشغال انگلیس و نفوذ روسیه خارج باشد. خلاصه آنکه قدرت‌های فرا منطقه‌ای بریتانیا و روسیه به دلیل توسعه‌طلبی، رقابت و تقابل منافع در افغانستان مداخله می‌کردند و بریتانیا چندین بار افغانستان را مورد حمله نظامی قرار داد و در پی آن استقلال سیاسی افغانستان و تمامیت ارضی آن از بین رفت.

۳-۲. رقابت امریکا و شوروی در دوره جنگ سرد (۱۹۹۲-۱۹۴۵)

بر اساس نظریه نئورئالیسم کنش سیاسی کشورها متأثر از ساختار آنارشیسم نظام بین‌الملل است. در این محیط اعتماد میان دولت‌ها وجود ندارد. دولت‌ها برای منافع خود تلاش می‌کنند. در چنین ساختاری قدرت‌های بزرگ نقش تعیین‌کننده در شکل‌دهی سیاست بین‌الملل دارند. پس از جنگ جهانی دوم؛ امریکا و شوروی به‌عنوان دو ابرقدرت در بسیاری از مسائل بین‌المللی اختلاف و رقابت داشتند و این مقطع معروف به دوره جنگ سرد است. مداخلات ناشی از رقابت دو ابرقدرت موجب تحولات سیاسی در کشورها می‌شد. شوروی و امریکا تلاش می‌کردند اهداف ایدئولوژیکی خود را در جهان گسترش دهند و از نفوذ قدرت رقیب در کشورها جلوگیری کنند. (طنین، ۱۳۸۴ص ۹۷) یکی از موانع مهم گسترش نظام سرمایه‌داری اتحاد شوروی بود و امریکا مقابله با آن را ضروری میدانست. آنچه موجب تداوم ستیز امریکا با کمونیسم گردید این بود که کمونیسم ضد لیبرالیسم و مزاحم سیاست‌های جهانی امریکا است. بر این اساس، سیاست خارجی امریکا در عرصه بین‌الملل به‌سوی نظامی‌گرایی و امنیتی شدن حرکت کرد و سیاست‌گذاران امریکا برای توسعه رهبری امریکا در روابط بین‌الملل مداخله نظامی را لازم می‌دانستند. (دبلیو کگلی، ۱۳۸۸ص ۷۲-۷۳ و ۱۲۵ و ۱۲۷).

در این دوره رقابت شدیدی میان دو ابرقدرت جهانی جریان داشت. اگرچه جنگ مستقیم میان آن دو صورت نگرفت ولی اغلب کشورها با مداخلات این دو قدرت و جنگ نیابتی مواجه بودند. افغانستان نیز درگیر جنگ گردید و سپس در اشغال شوروی قرار گرفت. تجاوز شوروی به افغانستان مداخلات امریکا در افغانستان را در پی داشت. امریکا و متحدانش به‌منظور شکست شوروی از برخی احزاب جهادی اهل سنت به‌ویژه مجاهدین افغان-عرب حمایت کردند. برخی محققان می‌گویند: بی‌توجهی رژیم‌های سیاسی افغانستان نسبت به ژئوپلیتیک این کشور، عدم درک شرایط رقابتی جنگ سرد و وابستگی بیش‌ازحد به شوروی موجب بی‌ثباتی و افزایش مداخلات قدرت‌های فرا منطقه‌ای شد. گرایش داود خان به غرب زمینه کودتای کمونیست‌های وابسته به شوروی و گرایش حفیظ الله امین به‌سوی غرب زمینه تجاوز شوروی را فراهم کرد. رقابت دو ابرقدرت تأثیرات منفی مانند تجاوز شوروی، بی‌ثباتی سیاسی و نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و آوارگی مردم افغانستان را در پی داشت. مجاهدین پس از خروج شوروی به جنگ

داخلی روی آوردند (حق پناه، ۱۳۹۰ ص ۲۳۲-۲۲۶). فوازه جرجیس معتقد است آمریکا از ائتلاف مجاهدین علیه ارتش شوروی قویاً حمایت کرد. ریگان بارها حمایت خود را از مجاهدین و رزمندگان راه آزادی اعلام کرد. (جرجیس، ۱۳۸۲، ص ۱۳۳ - ۱۳۵).

۳-۳. فروپاشی شوروی و بی‌ثباتی سیاسی افغانستان (۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱)

فروپاشی شوروی باعث تحول در نظام بین‌الملل گردید و آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت به فکر توسعه‌طلبی و شکل‌دهی به نظام بین‌الملل افتاد و نظم نوین جهانی تک‌قطبی را مطرح ساخت و از این‌پس مداخلاتش را در جهان افزایش داد. آمریکا با به‌کارگیری راهبردهای سیاسی، اقتصادی و نظامی تلاش می‌کرد سرمایه‌داری و لیبرالیسم را جهانی سازد و سلطه خود را بر کشورهای جهان به‌ویژه مناطق استراتژیک گسترش دهد. بدین رو با طرح خاورمیانه بزرگ در صدد ایجاد تغییرات سیاسی در منطقه برآمد و پایگاه‌های نظامی‌اش را گسترش داد و این موضوع باعث نارضایتی برخی گروه‌های اسلامی گردید. اما در افغانستان انحصارگرایی قومی-مذهبی و مداخلات خارجی در بحران و جنگ داخلی نقش داشتند و با ظهور طالبان در عرصه سیاسی و نظامی جنگ و خشونت در کشور گسترش پیدا کرد. برخی محققان می‌نویسند: در دهه نود به دلیل خلأ نظم جهانی جغرافیای تروریسم در افغانستان شکل گرفت و فراموشی افغانستان از سوی غرب وابستگی، جنگ داخلی و شکل‌گیری تروریسم را در پی داشت. (حق پناه، همان ص ۲۵۷-۲۶۰) بر این اساس، پس از جنگ سرد افغانستان مورد بی‌توجهی غرب قرار گرفت؛ لذا افراط‌گرایی در عرصه سیاسی- نظامی افغانستان غلبه پیدا کرد و از سوی دیگر آمریکا با طرح نظم نوین جهانی به دنبال گسترش قدرت خود در عرصه بین‌المللی بود و بر مداخلات سیاسی و نظامی‌اش در کشورها می‌افزود و این وضعیت موجب بی‌ثباتی سیاسی و نارضایتی برخی دولت‌ها می‌گردید.

۴. چالش‌های ثبات سیاسی پس از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰.

حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا سرآغاز تحولات سیاسی در افغانستان گردید و گمان می‌رفت سازمان القاعده در این حادثه دست داشته باشد. با تهاجم نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان و سقوط امارت اسلامی نظام سیاسی جدید شکل گرفت. در واقع حادثه یازده سپتامبر

موجب شد دولت امریکا برای حفظ منافع و مقابله با چالش‌های نظم نوین جهانی - تروریسم، اسلام‌گرایان، قدرت‌های جدید و دولت‌های مخالف آمریکا- به افغانستان حمله کند. تهاجم نظامی آمریکا و متحدانش باعث تغییراتی در نظام سیاسی افغانستان گردید اما در طی دو دهه حضور امریکا و ناتو در این کشور تروریسم و افراط‌گرایی از بین نرفت و جنگ و ناامنی به پایان خود نرسید و ثبات سیاسی تحقق پیدا نکرد. اهدافی که آمریکا از مداخله در منطقه و افغانستان تعقیب می‌کرد یکی ترویج دموکراسی مبتنی بر اقتصاد سرمایه‌داری بود. امریکا تلاش می‌کرد دموکراسی را در افغانستان و کشورهای منطقه گسترش دهد. دوم مقابله با تروریسم بود. به‌زعم رهبران امریکا چالش‌های جدیدی منافع و امنیت ملی امریکا را تهدید می‌کند بدین رو امنیت ملی خود را با بسیاری از مسائل کشورها پیوند می‌زد (دبلیو کنگلی، همان، ص ۱۰۱-۱۱۰). این موضوع در حمله به افغانستان برجسته گردید و القاعده به‌عنوان تهدید علیه امنیت ملی و منافع امریکا قلمداد گردید. برخی تحقیقات نشان می‌دهد که امریکا در حمایت از القاعده به‌منظور مقابله با کمونیسم و سپس محدودسازی اسلام سیاسی نقش داشته است (اکبری، ۱۳۹۶ص ۳۳۱) حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا باعث شد امریکا و متحدانش افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار دهد. افغانستان در زمان امارت اسلامی از جمله دولت‌های ناتو محسوب می‌شد و برای صلح و ثبات بین‌المللی خطرناک تلقی می‌شد. لذا تصمیم امریکا بر تغییر رژیم در افغانستان قرار گرفت. (خسروی، ۱۳۸۷، ص، ۸۴): نظریه نئورئالیسم با تأکید بر نقش تعیین‌کننده‌ی ابرقدرت‌ها در نظام بین‌الملل، بر سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا تأثیر گذاشت. جریان افراطی امریکا خواهان مقابله با دولت‌هایی است که با سیاست‌های امریکا در جهان مخالفت می‌کنند. راهبردهای امریکا در کشورها تحولات سیاسی را در پی داشت و واکنش دیگر دولت‌ها را برانگیخت. قدرت‌های برخوردار از توان سیاسی و اقتصادی بالا، نظم نوین جهانی را نپذیرفته و سعی داشتند نظام بین‌الملل به‌سوی چندقطبی شدن حرکت کند. (ستوده ارانی، ۱۳۹۳ص ۱۴۴-۱۳۵) امریکا با حمله به افغانستان تلاش کرد قدرت هژمونی خود را به نمایش بگذارد و اهداف منطقه‌ای و جهانی خود را تحت پوشش مبارزه با تروریسم محقق سازد. پس از تشکیل نظام سیاسی جدید در افغانستان همچنان شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در این کشور ادامه یافت و دموکراسی پایدار شکل نگرفت. اکنون چالش‌های فرا منطقه‌ای ثبات سیاسی افغانستان پسا طالبان را مورد توجه قرار می‌دهیم

۴-۱. نگرانی روسیه، چین و ایران از حضور آمریکا

یکی از چالش‌های مهم ثبات سیاسی افغانستان تعقیب منافع متضاد از سوی کشورها و نگرانی متقابل آنها از نفوذ گسترده یکدیگر در افغانستان و منطقه است، زیرا بر اساس نظریه نئورئالیسم؛ دولت‌ها تلاش می‌کنند در تحولات بین‌المللی نقش ایفا کنند بدین رو، قدرت‌ها در رقابت با یکدیگر به مداخله و گسترش نفوذ خود در کشورها می‌پردازند. افغانستان نیز یکی از عرصه‌های تضاد و رقابت کشورهای مختلف بوده است. پس از حادثه یازده سپتامبر آمریکا تلاش کرد از این فرصت برای تسریع در روند نظم بین‌المللی و تحقق اهداف جهانی‌اش به افغانستان حمله کند. یکی از اهداف آمریکا از حضور در این کشور جلوگیری از شکل‌گیری قدرت منطقه‌ای است که قادر باشد در روند نظم مطلوب آمریکا اختلال ایجاد کند. (محمودی، مطالعات راهبردی شرق ۱۳۹۹/۳/۱) بدین ترتیب استراتژی آمریکا پس از حمله به افغانستان بر افزایش حضور نظامی در افغانستان به منظور شکست تروریسم، تسلط بر منابع انرژی و کنترل روسیه، چین، هند و ایران قرار گرفت. (واعظی ۱۳۹۱ص ۳۰) از سوی دیگر قدرت‌های رقیب حضور آمریکا را در افغانستان به عنوان چالش مهم برای دستیابی به منافع و نظم منطقه‌ای خود میدانند، زیرا از نگاه این دولت‌ها، آمریکا منافع ملی دیگر کشورها را نادیده می‌گیرد. بدین رو، حضور هژمونیک آمریکا در افغانستان برای منافع منطقه‌ای کشورهای مزبور چالش محسوب می‌شود. چالشگری قدرت‌های نوظهور علیه آمریکا و پیگیری منافع متضاد در بی‌ثباتی افغانستان تأثیر می‌گذارد. ثبات سیاسی افغانستان به حضور نیروهای آمریکا و ناتو وابستگی داشت بدین رو، هرگونه تغییر در استراتژی آمریکا در افغانستان بر سیاست این کشور تأثیر می‌گذارد. تقابل منافع و اعمال نفوذ از سوی قدرت‌های نوظهور در افغانستان و ایجاد چالش علیه هژمون آمریکا ثبات سیاسی افغانستان را با چالش مواجه کرد. (حق پناه، همان ۱۵۰ و ۲۸۷) بی‌تردید تقابل رو به افزایش آمریکا با دیگر کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در روند ثبات سیاسی افغانستان مشکل ایجاد نموده و هم بر میزان شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی این کشور می‌افزود. ژئوپلیتیک و هم‌جواری افغانستان با برخی کشورهای تأثیرگذار موجب شده این کشور همواره در معرض تحولات سیاسی و رقابت بازیگران قرار گیرد. در این بازی سیاسی برخی از قدرت‌ها تلاش می‌کند که در محور قرار گیرد. لذا حضور یکی از قدرت‌ها در این کشور با نوع چالش همراه

بوده است چنین وضعیتی کشور را در بی‌ثباتی سیاسی قرار داده است. افغانستان به خاطر تعارض منافع قدرت‌ها و گروه‌ها به‌ویژه تعارض بنیادگرایان و امریکا در معرض آشوب و جنگ قرار گرفت و این نوع چالش‌ها راهبرد امریکا را در مقابله با تروریسم بی‌اثر ساخت (ارشاد، ۱۳۹۰ص ۳۲۴-۳۲۵)

بنا بر تحلیل برخی محققان؛ اگرچه تحولات پس از یازده سپتامبر باعث ایجاد همکاری ایران و غرب در مبارزه با تروریسم شد با این حال نگرانی‌های نیز در پی داشت. نگرانی ایران از حضور امریکا بدان رو است که امکان دارد امریکا اختلافات منطقه‌ای را تشدید و امنیت ایران را تهدید کند و عرصه فعالیت‌های این کشور را محدود سازد. از نگاه ایران راهبرد امریکا در افغانستان نگران‌کننده است و امریکا با ایجاد پایگاه‌های نظامی در افغانستان مورد اعتماد این کشور نمی‌باشد. (واعظی، همان، ۲۵-۳۱ و ۵۴-۵۵) روسیه و چین از کشورهایی هستند که در مبارزه با تروریسم با امریکا همکاری نمودند با این حال، این دو کشور از حضور نظامی امریکا و ناتو در افغانستان نگرانی دارند. نگرانی روسیه از تداوم بحران در افغانستان است. روسیه بنیادگرایی اسلامی را تهدید می‌داند و این در حالی است که امریکا رویکرد مذاکره با طالبان را در پیش گرفت. یکی از وجوه نگرانی روسیه طرح ایجاد پایگاه نظامی دائمی امریکا است؛ روسیه تصور می‌کند که امریکا در افغانستان روسیه را کنترل می‌کند. (واعظی، همان ص ۵۶ و ۶۲) حضور گسترده و دائمی نظامی امریکا در همسایگی روسیه و چین برای آن‌ها قابل قبول نمی‌باشد. بنابراین روسیه احساس می‌کند که از نظر امنیتی در معرض تهدید قرار دارد. هر دو قدرت تلاش دارد حضور سیاسی و نظامی را در منطقه تقویت کند و این وضعیت بی‌ثباتی سیاسی افغانستان را تقویت کرد. (مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۸۳ ص ۱۶۵-۱۷۱) علیرغم حمایت برخی کشورها از مخالفان دولت افغانستان و تقابل منافع بازیگران مختلف نگرانی برخی قدرت‌ها از جمله روسیه، چین و ایران از حضور نظامی امریکا در افغانستان و وجود بی‌اعتمادی میان آن‌ها موجب پیچیدگی روند ثبات سیاسی شد.

۲- ۴. وابستگی و عدم استقلال سیاسی

یکی از چالش‌ها وابستگی افغانستان به قدرت‌های خارجی از جمله امریکا است. اگرچه این چالش را بیشتر می‌توان با نظریه وابستگی تحلیل کرد با این حال می‌توان به‌طور غیرمستقیم بر

مبنای نئورئالیسم بررسی کرد. امریکا و ناتو با حمله به افغانستان بر این کشور مسلط شده و اهداف و منافعشان را دنبال می‌کردند. حمایت‌های امریکا و ناتو از دولت افغانستان بیشتر در راستای منافع منطقه‌ای و بین‌المللی آن‌ها بود. بی‌تردید وابستگی علاوه بر ایجاد زیان‌های جبران‌ناپذیر؛ ثبات سیاسی پایدار را نمی‌تواند تأمین کند و افغانستان برای رسیدن به ثبات سیاسی و امنیت پایدار نیازمند استقلال سیاسی، نظامی و اقتصادی است. در این دو دهه حکومت وابسته به حضور نیروهای خارجی بود و در حفظ ثبات و امنیت خود قدرت و استقلال نداشت بدین رو، با خروج نیروهای خارجی یا تغییر راهبردها و منافع آنان به بی‌ثباتی گرفتار می‌شد. «هرچند در یک دوره موقت برقراری نظم و امنیت داخلی در افغانستان در پرتو حضور نیروهای آیساف- ناتو ممکن است تأمین شود ولی در یک فرایند طولانی مدت نیازهای امنیتی، نیروهای دیگری می‌طلبند که اقدام به چنین کاری کنند.» (ارشاد، همان، ص ۲۷۱) وابستگی اقتصادی نیز چالش دیگری در روند استقرار ثبات سیاسی است. هزینه‌های دولت از طریق کمک‌های خارجی تأمین می‌شد. وابستگی به کمک‌های خارجی و ناتوانی در بازسازی اقتصادی مهم‌ترین مشکلاتی است که ثبات دولت را تهدید می‌کرد. یکی از چالش‌ها نبود استقلال و توانایی لازم در بعد نظامی است. ارتش افغانستان از نظر کیفیت در سطح مطلوب قرار نداشته و دشواری‌های زیادی سر راه توسعه ارتش ملی افغانستان وجود داشت. ارتش مقتدر به آموزش‌های تخصصی، تدارکات مناسب و روحیه استقامت نیاز دارد. امریکا و ناتو آموزش کافی، منابع و امکانات لازم و زمینه ارتقای کیفیت و پایداری نیروها را فراهم نکرد. لذا نیروهای ملی نتوانست امنیت و ثبات را برقرار سازد. (موسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۹۰ ص ۹۷-۹۹) نیروهای ملی متفرق و به صاحبان قدرت و نیروهای خارجی وابستگی داشتند و از ابتکار و استقلال محروم بودند. کمک‌های خارجی به افغانستان نیز باعث تقویت روابط میان اعضای خائن دولت و مخالفان گردید و نیز تلاش‌های مؤثری از سوی جامعه جهانی و دولت برای کارآمدی و توسعه نهادها و رفع تبعیض صورت نگرفت. یکی از عوامل بی‌ثباتی افغانستان بی‌توجهی امریکا و جامعه جهانی نسبت به نقش مهم عدالت در ثبات سیاسی است. (موسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۹۰ ص ۱۵۱-۱۵۲) بنابراین یکی از چالش‌های ثبات سیاسی وابستگی دولت در ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی به نیروهای خارجی به‌ویژه امریکا و ناتو بود و این وضعیت نمی‌توانست ثبات سیاسی را به‌صورت پایدار تأمین کند. نیروهای ملی علاوه برای اینکه از توسعه‌نیافتگی رنج می‌برد استقلال کافی را

نداشتند. ضعف حاکمیت، کوتاهی در روند دولت - ملت‌سازی و وابستگی همه‌جانبه به بیگانگان موجب تقویت بی‌ثباتی گردید. از نگاه برخی تحلیل‌ها کمک‌های جامعه جهانی به کشورهای توسعه‌نیافته فسادهای مالی و سیاسی را در پی داشته است؛ زیرا انگیزه‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی برای کمک‌کنندگان وجود دارد لذا این کمک‌ها گاهی موجب فساد و ناکارآمدی حاکمیت می‌شود. وابستگی افغانستان به کمک‌های خارجی منجر به ثبات سیاسی و رشد اقتصادی نگردید. زیرا دولت از عوامل اصلی توسعه و ثبات که توجه به اصلاح ساختار و مدیریت اقتصادی و منابع داخلی و تقویت کشاورزی و صنایع ملی است غفلت نمود. (روزنامه هشت صبح ۱۳۹۳/۴/۱) بر این اساس، یکی از چالش‌های ثبات سیاسی در افغانستان پسا طالبان وابستگی و عدم استقلال در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی بود و این وضعیت همراه با فساد سیاسی در دولت موجبات بی‌ثباتی سیاسی کشور را فراهم کرد.

۳-۴ تداوم جنگ و ناکارآمدی راهبرد نظامی آمریکا

بر اساس نظریه نئورئالیسم دولت‌ها تلاش می‌کنند در عرصه بین‌المللی نقش ایفا کنند و در ساختار تک‌قطبی نظام بین‌الملل قدرت هژمون راهبردهایی را برای حفظ منافع و مقابله با چالش‌ها به کار می‌گیرند. پس از حادثه یازده سپتامبر آمریکا مدعی بود که تروریسم منافع و امنیت ملی‌اش را تهدید کرده است بدین رو رهبری مبارزه با تروریسم را به عهده گرفت اما راهبرد آمریکا و ناتو در مبارزه با تروریسم و استقرار دموکراسی در افغانستان با شکست مواجه گردید. بسیاری از تحلیل‌گران در ابتدا از مداخله نظامی آمریکا در افغانستان و ایجاد ثبات و امنیت نسبی ابراز امیدواری کردند و تحولات سیاسی افغانستان را مثبت خوانده و مخالفان دولت و تروریسم را ناچیز شمردند و مردم نیز از تحولات جاری و حضور نیروهای خارجی استقبال کردند (موسوی، ۱۳۸۱، ش ۴۰، ص ۲۵۶). آمریکا و ناتو هم اعلام داشتند که مداخله آن‌ها برای تحقق ثبات و امنیت در این کشور و مبارزه با تروریسم بین‌المللی می‌باشد. بدین رو، ابتدا آمریکا و ناتو دو نوع عملیات نظامی را در پیش گرفتند یکی به نام عملیات آزادی پایدار که توسط آمریکا، انگلیس و نیروهای داخلی در مناطق جنوبی صورت می‌گرفت و عملیات دیگر توسط ناتو و آیساف در مناطق مختلف کشور به منظور کمک به ثبات و امنیت افغانستان انجام می‌شد (واعظی، همان ص ۳۸-۳۹) پس از برقراری ثبات نسبی مخالفان دولت و تروریسم سازمان‌دهی

مجدد شدند و با حمایت برخی کشورهای منطقه حملاتشان را علیه دولت و نیروهای خارجی تشدید نمودند. لذا راهبرد نظامی امریکا علیه تروریسم در افغانستان خشونت و ناامنی را از بین نبرد بلکه باعث افزایش فعالیت خشونت‌آمیز آن‌ها گردید و در طی دو دهه صدها نفر غیرنظامی و شیعیان بیش از همه، مورد حملات تروریسم قرار گرفته‌اند. یکی از زمینه‌های گسترش ناامنی و جنگ عدم توجه جامعه جهانی به دولت-ملت سازی بود و این وضعیت بر جریان دموکراسی تأثیر منفی گذاشت. عدم تأمین مطالبات مردم و احزاب سیاسی و اعمال محدودیت‌های سیاسی همراه با فزونی خشونت و ناامنی باعث دوری از روند دموکراسی شد (حق پناه، همان ص ۲۸۹) یکی از چالش‌های مهم ثبات سیاسی افغانستان تداوم جنگ و راهبرد ناقص آمریکا و ناتو برای ثبات و امنیت افغانستان است. تلاش تبلیغاتی غرب برای ایجاد پیوند میان تروریسم و مسلمانان و مبارزه با آن‌ها جنگ و خشونت را کاهش نداده بلکه تروریسم را تقویت کرد. (المندلای، ۱۳۹۰ ص ۱۶۲) بر این اساس، راهبرد نظامی در تأمین امنیت و ثبات سیاسی چندان موفق نبود علاوه بر ضعف دولت عواملی دیگری نیز در این ناکامی نقش داشتند. از دلایل ناکارآمدی راهبرد نظامی اختلاف امریکا و سازمان ملل در سیاست‌گذاری‌ها و نحوه عمل بود. همچنین اوپاما اعلام کرد امریکا مسئولیت ندارد که برای همیشه امنیت و ثبات این کشور را تأمین کند و یا کار ملت‌سازی انجام دهد و نیز میزان حمایت مردم امریکا از ادامه جنگ کاهش یافته و اعضای ناتو از اعزام نیروهای بیشتر خودداری کردند.

بی‌تردید از عوامل مهم افزایش بی‌ثباتی توقف روند بازسازی و نهادینه‌سازی دموکراسی همراه با افزایش فعالیت مخالفان در مناطق شرقی و جنوبی و گسترش ناامنی در مناطق دیگر کشور است و این وضعیت جامعه جهانی را بر آن داشت که از مذاکره با مخالفان دولت و مشارکت آن‌ها در قدرت سخن گویند. (قاسمی، ۱۳۸۰ ش، ۶۷ ص ۱۷۶). راهبرد نظامی آمریکا در مقابله با تروریسم با چالش‌های زیادی مواجه بود؛ به‌کارگیری شیوه نامناسب جنگی، افزایش اعتراضات علیه نیروهای خارجی به خاطر تلفات گسترده غیرنظامی، سیاست‌های متناقض آمریکا و ناتو در مقابله با تروریسم و نادیده گرفتن اقدامات خشونت‌بار آن‌ها، ضعف نیروهای امنیتی افغان، فساد نهادهای دولتی و افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر راهبرد نظامی آمریکا را ناکام ساخته بود. (موسسه فرهنگی ابرار معاصر، ۱۳۹۰ ص ۵۰-۵۳) راهبرد نظامی آمریکا قادر نبود ثبات افغانستان را تأمین و مخالفان و تروریسم را شکست دهد. با افزایش نیروی نظامی و اتخاذ

استراتژی آف-پاک، وضعیت امنیت و فعالیت شورشیان همچنان نگران‌کننده بود. مقامات افغانستان اعلام کرد که مخالفان دولت بر اوضاع امنیتی کشور مسلط است و بر حملاتشان ادامه می‌دهند (سایت تحلیل گران افغانستان، ۱۳۸۹/۹/۲۵). راهبرد نظامی در دوره ترامپ نیز چندان نتایجی در برنداشت ترامپ سیاست جنگ و مذاکره با طالبان را در پیش گرفت. آمریکا و مخالفان دولت بعد از چند دوره مذاکرات بر کاهش خشونت‌ها توافق کردند ولی فعالیت آن‌ها در راستای بی‌ثباتی افزایش پیدا کرد. بنابراین، ضعف استراتژی نظامی آمریکا و تداوم جنگ در طول دو دهه چالش مهم ثبات سیاسی در این کشور بود. غفلت از دولت - ملت‌سازی و اتخاذ سیاست‌های دوگانه جنگ و مذاکره، بی‌اعتمادی داخلی و بین‌المللی در گسترش ناامنی نقش بازی کرد.

۴-۴. یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در مسئله صلح

یکی از چالش‌های ثبات سیاسی در افغانستان یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در موضوع صلح با مخالفان دولت افغانستان است. هژمون طلبی و منافع‌گرایی آمریکا در نظام بین‌الملل باعث شد که در مسئله صلح به‌طور یک‌جانبه عمل نماید و در روند مذاکرات شرایط امنیتی افغانستان و نگرانی‌های کشورهای منطقه را در نظر نگیرد بدین رو آمریکا شرایط و مصالح تحقق صلح عادلانه را از نظر دور داشت لذا احتمال می‌رفت توافقات به صلح واقعی در این کشور منجر نشود و ثبات و امنیت را تأمین نکند. پس از کشته شدن اسامه بن‌لادن رهبر القاعده مسئله مذاکره با طالبان در استراتژی آمریکا مطرح گردید. درحالی‌که از نگاه دولت افغانستان و دیگر کشورها جنگ با تروریسم پایان نیافته بود و تمایز قائل شدن میان القاعده و مخالفان دولت برای ثبات افغانستان خطرناک بود. علاوه بر این تغییر استراتژی نظامی به استراتژی مذاکره باعث نگرانی برخی کشورها گردید. روسیه، چین، آسیای میانه، ایران و هند از توقف جنگ با تروریسم اظهار نگرانی کردند. دولت. برخی کشورها خواهان توافق صلح از طریق همکاری دولت‌ها و سازمان ملل بودند ولی آمریکا در روند مذاکره به هیچ‌یکی از کشورها توجهی نمی‌کرد. (واعظی، همان ص ۱۰۳-۱۱۹) دولت افغانستان نیز در پی مذاکره و صلح با طالبان برآمد و شورای صلح از سوی دولت کابل تشکیل گردید. اصرار برخی مقامات افغانستان بر مذاکره و اعلام خروج تدریجی نیروهای خارجی مخالفان دولت را به پیروزی نزدیک امیدوار کرد. (موسسه فرهنگی

ابرار معاصر، ۱۳۹۰ ص ۳۶۷ و ۴۱۲) دولت اوباما با انجام مذاکرات مقدماتی، اعلام خروج تدریجی از افغانستان و تلاش برای طرح قطعنامه سازمان ملل مبنی بر خروج برخی رهبران طالبان از فهرست تروریسم و تفکیک میان طالبان تندرو و میانه‌رو برنامه مذاکره را تسریع بخشید. از سوی دیگر با باز شدن دفتر سیاسی طالبان در قطر انتقادهای دولت افغانستان بالا گرفت و اعلام کرد که امریکا می‌خواهد برای تجزیه افغانستان توطئه نماید (قادری، روزنامه افغانستان ما ۱۳۹۲/۴/۳۰) بنابراین، امریکا در تغییر راهبرد جنگ به راهبرد صلح به‌طور یک‌جانبه عمل کرد و در این موضوع شرایط افغانستان و منطقه را در نظر نگرفت. مطلب دیگر آنکه بدانیم چه عواملی در اتخاذ سیاست مذاکره با طالبان تأثیرگذار بوده است؟ برخی از تحلیل‌گران به تداوم مشکلات در افغانستان و شرایط سیاسی و اقتصادی داخل امریکا اشاره نمود است؛ فرسایشی شدن جنگ و افزایش هزینه‌ها افکار عمومی امریکا را علیه استراتژی جنگ در افغانستان قرار داد. همچنین عدم تحقق امنیت و ثبات در افغانستان زمینه افزایش مخالفت‌ها نسبت به ادامه جنگ را از سوی محافل امریکا فراهم کرد. شرایط فوق موجب تغییر راهبرد امریکا نسبت به جنگ افغانستان گردید. (واعظی، همان ص ۱۴۹). افزایش فشارهای محافل امریکا نسبت به ادامه جنگ در افغانستان، اصرار حامد کرزی بر انجام مذاکره، کاهش حمایت‌های بین‌المللی، افزایش قدرت مخالفان و تروریسم و توجه امریکا به تحولات خاورمیانه باعث تبدیل استراتژی نظامی به استراتژی تعامل با طالبان شد. (بایبوردی، ۱۳۹۴ ش، ۳۰، ص ۱۴۱). دولت امریکا در زمان ترامپ نیز تلاش کرد سیاست دوگانه تهدید و مذاکره را ادامه دهد ولی این تلاش‌ها تأثیری چندانی در تأمین ثبات و امنیت افغانستان نداشت. سرانجام امریکا توافقنامه صلح با طالبان را در ۲۰۱۸ امضا کرد (محمودی، مطالعات راهبردی شرق ۱۳۹۹/۳/۱) در این توافقنامه امریکا بر توقف عملیات نظامی علیه این گروه، رفع تمام تحریم‌ها، آزادی پنج هزار زندانی طالبان و خروج نیروهای خارجی از این کشور متعهد شد. بر این اساس، می‌توان گفت توافق امریکا با طالبان یک‌جانبه و بدون در نظر گرفتن مصالح افغانستان و ملاحظات کشورهای دیگر صورت گرفت. رویکرد یک‌جانبه امریکا که مبتنی بر منافع جهانی‌اش بود موجب نگرانی برخی کشورها شد. هند با دولت افغانستان روابط همکاری جویانه داشت. توافق صلح با توجه به تفکرات مخالفان دولت در موضوع کشمیر برای هند نگرانی ایجاد می‌کرد. ایران یکی از کشورهای است که در روند صلح نادیده گرفته شد درحالی‌که این کشور منافع زیادی در افغانستان تعریف می‌کند.

نگرانی مهم روسیه پس از توافق آمریکا و طالبان، تشدید ناامنی و بی‌ثباتی در افغانستان است که موجب سرایت آن به آسیای مرکزی و گسترش تروریسم می‌شود. چین نیز از کشورهای است که در افغانستان سرمایه‌گذاری کرد ولی نسبت به توافق آمریکا خوش‌بین نبود و آن را در راستای منافع آمریکا تبیین می‌کرد. (محمودی، همان). اگرچه روسیه، ایران، هند و چین نسبت به حضور نظامی آمریکا در منطقه بی‌اعتماد هستند ولی استقرار ثبات سیاسی و امنیت در افغانستان را با منافعشان سازگار می‌دانند. در نگاه این کشورها توافق آمریکا و طالبان یک‌جانبه و به دور از ملاحظات دولت افغانستان و این کشورها صورت گرفت و چنین توافقاتی نمی‌تواند صلح، امنیت و ثبات افغانستان را تضمین نماید. بی‌تأثیر بودن توافق آمریکا در تحقق ثبات و امنیت بعید نبود؛ زیرا هرگونه توافق سیاسی نیازمند همکاری نخبگان اقوام کشور و توجه به رفع مشکلات اجتماعی و اقتصادی است. همچنین برقراری ثبات و امنیت به همکاری کشورها و نهادهای بین‌المللی نیاز دارد و آمریکا بیشتر به متحدان منطقه‌ای خود تکیه کرد و این موضوع حساسیت دیگران را در پی داشت (سایت تحلیلگران افغانستان، ۱۳۸۹/۸/۲۸) بنابراین مذاکره آمریکا با طالبان یک‌جانبه و مبتنی بر محورهای است که بیشتر در راستای منافع آنان بود. دولت افغانستان نسبت به نتایج مذاکرات انتقاد داشت. بعد از توافق صلح تحرکات نظامی مخالفان دولت کاهش نیافت. همچنین مذاکرات طالبان و دولت افغانستان نتیجه‌ای نداشت. مخالفان به دنبال رسیدن به قدرت انحصاری بود تا مشارکت در نظام سیاسی افغانستان.

۴-۵. تروریسم و ترانزیت بین‌المللی مواد مخدر

از چالش‌های مهم ثبات سیاسی افغانستان پس‌اطالبان گسترش تروریسم و جریان تولید مواد مخدر و قاچاق بین‌المللی آن است. در طول دو دهه حضور نیروهای خارجی در افغانستان فعالیت‌های تروریستی و تحرکات مخالفان دولت در کشور افزایش یافت و هم‌روند تولید و ترانزیت مواد مخدر کاهش پیدا نکرد. گذشته از تعریف تروریسم؛ القاعده و داعش تروریسم خوانده می‌شود. در طی دو دهه مخالفان، القاعده و داعش از مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی افغانستان بودند و در روند ثبات سیاسی و امنیت مشکل ایجاد کردند. به تعبیر برخی نویسندگان القاعده و مخالفان دولت تلاش کردند نیروهای خارجی را در مناطق کشور مورد حملات غافلگیرانه قرار دهند و از این طریق تلفات زیادی وارد کنند و آمریکا را به خروج از افغانستان مجبور

نماید. (فیض، ۱۳۸۰/۸/۲۶) مخالفان و تروریسم با حمایت برخی کشورهای منطقه و بهره‌گیری از ضعف دولت افغانستان و نقایص راهبرد نظامی آمریکا جایگاه خود را در میان قبایل جنوبی کشور تقویت کردند و فعالیت نظامی‌شان تا نزدیک پایتخت و شمال کشور گسترش دادند (واعظی، همان ص ۱۵۲). بر اساس برخی تحلیل‌ها، سازمان القاعده همان مجاهدان افغان-عرب هستند که در دوره جنگ سرد و اوج تقابل آمریکا و شوروی شکل گرفت. سازمان اطلاعاتی آمریکا و پاکستان در شکل‌گیری آن نقش داشتند. پس از فروپاشی شوروی آن‌ها مورد بی‌توجهی آمریکا قرار گرفت. (موسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳ ص ۱۳۵-۱۴۵) پس از حادثه یازده سپتامبر و جنگ با تروریسم در افغانستان پاکستان رفتار دوگانه در پیش گرفت و روابط خود را با تروریسم قطع نکرد. حمایت پاکستان از آن‌ها به احیای مجدد مخالفان و تروریسم انجامید (شفیعی، ۱۳۹۲ ش ۱۶ ص ۹۷-۱۰۰) عامل دیگر گسترش تروریسم ضعف راهبرد نظامی آمریکا بود. نیروهای خارجی در شکست تروریسم به دلایلی مانند بی‌توجهی به بازسازی، دولت‌سازی، ضعف در مدیریت جنگ و چشم‌پوشی از سیاست دوگانه پاکستان ناتوان بود. به عقیده بعضی تحلیل‌گران اعلام خروج نیروهای خارجی از افغانستان تا ۲۰۱۴ از سوی آمریکا در افزایش تحرکات مخالفان و تروریسم تأثیر زیادی داشت و تروریسم جنگ را در افغانستان گسترش داد. (روزنامه هشت ص ۱۳/۴/۱۳۸۹) در یک نگاه بی‌ثباتی سیاسی افغانستان حاصل رقابت درازمدت کشورهای خارجی است که یکی از پیامدهای آن شکل‌گیری تروریسم و گروه‌های افراطی در منطقه است. استراتژی آمریکا در مقابله با تروریسم گذشته بر آنکه کارآمد نبود نسبت به نقش حمایتی بازیگران منطقه‌ای از تروریسم بی‌توجه بود و این امر باعث تقویت آن‌ها گردید. مخالفان و تروریسم از زمینه‌های مانند عدم توسعه اقتصادی، منازعات سیاسی و نقایص راهبرد آمریکا استفاده کرده و در عرصه سیاسی و نظامی تقویت گردید.

افزایش تولید و قاچاق بین‌المللی مواد مخدر در تشدید بی‌ثباتی سیاسی افغانستان پسا طالبان تأثیرگذار بود. در این دوره «برخی گزارش‌ها حاکی از افزایش تولید مواد مخدر در افغانستان است» دولت افغانستان و نیروهای خارجی با این معضل اقتصادی؛ سیاسی و امنیتی به‌درستی مقابله نکردند. افزایش تولید مخدر و قاچاق آن اعتبار منطقه‌ای و بین‌المللی دولت را کاهش می‌داد و زمینه رشد و توسعه اقتصاد قانونی را از بین برده و موجب فاصله طبقاتی می‌شد و بخش از درآمد آن در اختیار تروریسم قرار می‌گرفت. (موسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۳ ص ۱۸) بر

اساس برخی تحقیقات گروه‌های شورشی، سازمان‌های اطلاعاتی برخی کشورها و مافیای بین‌المللی در افزایش تولید و ترانزیت مخدر نقش داشتند (همان، ۱۳۹۰ص ۳۱-۳۶) بنابراین، گسترش فعالیت تروریسم و افزایش تولید و ترانزیت بین‌المللی مواد مخدر از عوامل مهم بی‌ثباتی و ناامنی در این کشور محسوب می‌شود.

۴-۶. تهاجم فرهنگی و دشمنی غرب نسبت به اسلام

یکی از چالش‌های ثبات سیاسی در افغانستان تهاجم فرهنگی و بدبینی غرب نسبت اسلام است که به نحوه در چارچوب نظریه نواقع‌گرایی قابل‌تحلیل است، زیرا تهاجم فرهنگی یکی از راهبردهای مهم دولت‌های غربی برای ایجاد نظم مطلوب، گسترش لیبرالیسم و سرمایه‌داری در عرصه بین‌المللی است. تهاجم فرهنگی غرب باعث بحران هویت فرهنگی در افغانستان شده و هم موجب بروز مشکلات سیاسی شد. بخش از جامعه سنتی افغانستان ارزش‌های غربی را در تقابل با ارزش‌های سنتی خود می‌دانند و مخالفان از همین بستر برای افزایش قدرت خود استفاده نمود. تهاجم فرهنگی در این کشور تضاد فرهنگی و سیاسی را در پی داشت. در تهاجم فرهنگی هنجارهای دینی و سیاسی افغانستان نادیده گرفته شد و در مقابل، ارزش‌های لیبرالیسم ترویج می‌گردید. لذا تهاجم فرهنگی تضاد اجتماعی و سیاسی را چند برابر می‌کرد و بر افکار و رفتار جوانان تأثیر گذاشت و در باورهای دینی آن‌ها تردید ایجاد نمود و باعث شد که اقتدار نظام سیاسی زیر سؤال رود و مخالفان نیز بر عدم مشروعیت دولت تأکید نمود. به گفته برخی محققان بحران هویت دینی یکی از مهم‌ترین چالش‌های کشور است؛ زیرا جوانان با بحران هویت فرهنگی، دینی و اخلاقی مواجه شدند. تهاجم فرهنگی تأثیرات مهمی در حوزه اجتماعی-سیاسی نیز داشته و برخی از مردم در روابط اجتماعی و سیاسی از فرهنگ غرب تبعیت می‌کردند. بحران هویت فرهنگی و سیاسی ناشی از افکار و رفتار سخت‌گیرانه برخی گروه‌های افغانستان و تهاجم فرهنگی غرب است. (رحمانی، خبرگزاری رسمی حوزه، ۱۳۸۹/۳/۶). در گذشته نیز ورود فرهنگ بیگانه موجب بحران هویت دینی، تحولات و بی‌ثباتی سیاسی در این کشور گردید و این بار در معرض تهاجم فرهنگی غرب قرار گرفت و این وضعیت فرهنگ و سیاست را تحت تأثیر قرار داد. برخی افراد و گروه‌ها در همکاری با غرب رسانه‌ها را در راستای گسترش فرهنگ غرب و مقابله با فرهنگ خودی به کار گرفتند. (رحمانی، ۱۳۹۴ص ۷۴).

اگرچه فرهنگ خودی در این کشور نقایص زیادی دارد، خشونت و افراط‌گرایی، آمیختن با خرافات و رسوم قبیله‌ای و اهتمام به مسائل کم‌اهمیت و غفلت از مسائل مهم فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نمونه‌های از نقایص فرهنگ اجتماعی است. اما فرهنگ غرب بر مقابله با آموزه‌های اعتقادی و سیاسی دین تأکید می‌کند. بدین رو، تهاجم فرهنگی غرب علاوه بر ایجاد بحران فرهنگی باعث افزایش منازعات سیاسی و اجتماعی شده و بی‌ثباتی را تقویت کرد. (رحمانی، همان، ص ۷۵) بر این اساس، یکی از چالش‌های ثبات سیاسی و امنیت در افغانستان تهاجم فرهنگی غرب است؛ زیرا تهاجم فرهنگی به باورها و روابط اجتماعی مردم آسیب رساند و منازعات سیاسی را افزایش داد و موجب تقابل گروه‌های سیاسی گردید. تقابل و دشمنی غرب با اسلام در کنار تهاجم فرهنگی بر شدت منازعات سیاسی در افغانستان افزوده و برخی اسلام‌گرایان را در مقابل نظام سیاسی و حامیان خارجی آن قرار داد. رویکرد دولت امریکا نسبت به اسلام متأثر از جریان تقابل گرا است که خواهان مقابله با اسلام‌گرایان است. در این رویکرد اسلام تهدیدی برای آمریکا قلمداد می‌شود. پس از حوادث یازده سپتامبر این نوع نگرش نسبت به اسلام تقویت شد و جنگ امریکا در افغانستان از نوع جنگ غرب و اسلام تلقی شد ولی با پیروزی اولیه امریکا در افغانستان رویکرد امریکا نسبت به اسلام‌گرایان تغییر کرد و تنها جریان افراطی به‌عنوان دشمن امریکا شناخته شد (واعظی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶-۱۵۷). از نگاه تعامل‌گرایان؛ اسلام منشأ بحران و تروریسم معاصر به شمار نمی‌رود. به نظر می‌رسد یکی از چالش‌های ثبات سیاسی در افغانستان دشمنی و تهاجم فرهنگی غربی‌ها است و این وضعیت بهانه برای ادامه جنگ در افغانستان شد. سنت‌گرایان نیز شرایط جدید را با سنت‌های سیاسی ناسازگار می‌دید و منافع خود را در احیای فرهنگ سیاسی گذشته جستجو می‌کردند. تهاجم فرهنگی به دین‌داری و روابط اجتماعی تأثیرات منفی گذاشت و این موضوع نارضایتی دین‌داران و افزایش محرکان مخالفان دولت را در پی داشت. جریان غرب‌گرای ناسیونالیسم قومی مورد حمایت غرب قرار گرفت و مجموعه این عوامل در مشروعیت حکومت تردید ایجاد نمود و مخالفان از این وضعیت در جهت تضعیف نظام سیاسی استفاده کردند.

نتیجه

ثبات سیاسی افغانستان معاصر علاوه بر چالش‌های داخلی با چالش‌های فرا منطقه‌ای مواجه بوده

است؛ دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در افغانستان در دوره‌های مختلف نظام بین‌الملل بی‌ثباتی سیاسی و فعالیت تروریسم را در پی داشته است. نظام سیاسی پسا طالبان نیز با چالش‌های فرامنطقه‌ای روبه‌رو بود که مانع از استقرار ثبات سیاسی در کشور شد. حضور گسترده نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان نگرانی و تضاد منافع برخی قدرت‌ها را در پی داشت. یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در مسائل مهم سیاسی و مسئله صلح با طالبان بر این نگرانی‌ها افزود و هم موجب تقویت مخالفان و افزایش بی‌اعتمادی دولت نسبت به نیروهای خارجی گردید. مخالفان و تروریسم احیای مجدد گردید و حملاتش در طول دو دهه گسترش پیدا کرد. تهاجم فرهنگی و دشمنی آمریکا با اسلام بحران فرهنگی را پدید آورد و در بعد سیاسی موجب تقویت مخالفان و تقابل گروه‌های سیاسی گردید. مخالفان دولت از این زمینه برای گسترش نفوذ و جذب نیرو علیه دولت و نیروهای خارجی استفاده کردند. حضور غربی‌ها در این کشور استقلال سیاسی آن را زیر سؤال برده و موجب وابستگی همه‌جانبه کشور به غرب گردید. نیروی‌های ملی فاقد توان و استقلال در دفاع از نظام سیاسی بودند و در مشروعیت دولت تردید ایجاد شد. راهبرد آمریکا در افغانستان برای استقرار ثبات کارآمد نبوده و نقایص فراوانی داشت بدین رو، دولت-ملت سازی مورد غفلت قرار گرفت و این موضوع نارضایتی مردم و افزایش قدرت مخالفان دولت را در پی داشت. راهبرد نظامی آمریکا و ناتو به شکست تروریسم منجر نگردید بلکه فعالیت مخالفان، القاعده و داعش و مافیای تولید و ترانزیت مواد مخدر افزایش چشم‌گیری پیدا کرد. اعلام خروج آمریکا بی‌آنکه شرایط افغانستان را در نظر گیرد و به تعهداتش عمل نماید بر میزان بی‌ثباتی سیاسی افزود. بنابراین ثبات سیاسی افغانستان در طول دو دهه با این نوع چالش‌های فرامنطقه‌ای مواجه بود و این چالش‌ها می‌توانست ثبات سیاسی افغانستان را از بین برد و باعث تحولات جدید گردد.

منابع

- (۱) امام خمینی، صحیفه نور ج ۱۳ تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸
- (۲) علی ذو علم، تأملی در مفهوم چالش، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، ش ۳۶ س ۱۳۸۴

- (۳) دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات ادنا: کتاب راه نو، ۱۳۸۶
- (۴) دکتر حسن عمید، فرهنگ فارسی، تهران: راه رشد، اول، ۱۳۸۹
- (۵) فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، تحقیق احمد الحسینی، بی‌جا، دوم ۱۳۶۷
- (۶) عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶
- (۷) احمد موثقی، بررسی تأثیر ثبات بر توسعه، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱ ش ۳ س ۱۳۹۰
- (۸) غلامرضا خواجه سروی، رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲
- (۹) لوسین دلیو پای و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰
- (۱۰) دیوید ساندرز، الگوهای بی‌ثباتی سیاسی ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰
- (۱۱) حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت، ۱۳۹۲
- (۱۲) سید جلال دهقانی، نظریه‌ها و فرا نظریه‌ها در روابط بین‌الملل، تهران: مخاطب، ۱۳۹۴
- (۱۳) عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت ۱۳۸۷
- (۱۴) کورش عبادی، انگلستان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳
- (۱۵) محمدعلی توحیدی و موسی نوری، تاریخ افغانستان، کابل: نمایندگی جامعه المصطفی، ۱۳۹۴
- (۱۶) محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان قم، ۱۳۷۱.
- (۱۷) مجتهد زاده پیروز، بازیگران کوچک در بازی بزرگ، ترجمه عباس احمدی، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۶
- (۱۸) سمیه حمیدی و ناصر یوسف زهی، نقش بازی بزرگ در شکنندگی تعاملات خارجی دولت قاجار، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ۱۸ ش ۷۲ پاییز ۱۳۹۶
- (۱۹) ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان، ۱۳۸۴
- (۲۰) چارلز دلیو کگلی و دیگران، سیاست خارجی آمریکا ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۸
- (۲۱) جعفر حق پناه و محمد رحیمی، ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه‌ای غرب آسیا، تهران: دانشگاه امام صادق ع، ۱۳۹۰

- (۲۲) فوازه ای جرجیس، امریکا و اسلام سیاسی، ترجمه سید محمد کمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲
- (۲۳) حسین اکبری، ژئوپلیتیک شیعه و نظام سلطه، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر جامعه المصطفی، ۱۳۹۶
- (۲۴) غلام‌رضا خسروی، امریکا و خاورمیانه راهبردها و چالش‌ها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷
- (۲۵) محمد ستوده آرانی، سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، قم: نشر جامعه المصطفی، ۱۳۹۳
- (۲۶) زهرا محمودی بررسی استراتژی‌های دو دهه اخیر امریکا، موسسه مطالعات راهبردی شرق، ۱۳۹۹/۳/۱
- (۲۷) محمود واعظی و عقیفه عابدی، افغانستان یک دهه پس از طالبان، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک ۱۳۹۱
- (۲۸) ذاکر حسین ارشاد، استراتژی امریکا در افغانستان پس از سقوط طالبان کابل: نشر مؤسسه این‌سینا، ۱۳۹۰
- (۲۹) موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، کتاب آسیا ۶، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۹۰.
- (۳۰) -----، کتاب آسیا ۳، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳
- (۳۱) روزنامه هشت صبح، کمک‌های جامعه جهانی: توسعه، فساد، منازعه و وابستگی اقتصادی در افغانستان روزنامه هشت صبح ۱۳۹۳ /۴/۱ و روزنامه هشت صبح، آغاز مأموریت دشوار، روزنامه هشت صبح ۱۳۸۹/ ۴/۱۳
- (۳۲) سید رسول موسوی، همایش افغانستان و چشم‌انداز تحولات آتی، فصلنامه آسیای مرکزی، و قفقاز، ش ۴۰ سال ۱۳۸۱.
- (۳۳) فرهاد قاسمی، طرح مفهومی و نظری مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۷ س ۱۳۸۰
- (۳۴) سایت تحلیل گران افغانستان، وضعیت افغانستان در گذارش تازه دولت امریکا، ۱۳۸۹/۹/۲۵ و بحث افغانستان در اجلاس لیسبون و جای خالی کشورهای همسایه، دوپچه وله، ۱۳۸۹/۸/۲۸.
- (۳۵) سعید فیض، اهداف پیدا و پنهان آمریکا، مجله پگاه حوزه ۱۳۸۰/۸/۲۶
- (۳۶) اسماعیل شفیعی و نعیم عیدوزایی، نقش حمایت‌های خارجی در احیای طالبان در افغانستان، فصلنامه مطالعات شبه‌قاره ش ۱۶، پاییز ۱۳۹۲.

۳۷) اسماعیل بایبوردی و دیگران، بررسی سیاست خارجی امریکا در مبارزه با تروریسم و... پژوهشنامه روابط بین‌الملل، ش ۳۰، ۱۳۹۴

۳۸) علیجان رحمانی، وضعیت فرهنگی افغانستان چالش‌ها و راهکارها، خبرگزاری رسمی حوزه ۳/۶/۱۳۸۹ -

۳۹) علیجان رحمانی یزدری، افغانستان در مسیر بیداری، قم میراث ماندگار، ۱۳۹۴

۴۰) محمود واعظی، استراتژی امریکا در قبال جهان اسلام، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک،

۱۳۸۷